

شب مرگ اهریمن وزایش خورشید



گروه تاریخ وهویت | امسال برف، پیراهن حریر سپیدش را پیش از آمدن زمستان بر زمین پهن کرد و سرما تیغ لخت بلوراآبینش را در روزهای آخر پاییز تیز کرد. با این همه، آخرین شب آذرماه همیشه جشن آغاز زمستان است و همه ما ایرانیان این سنت زیبا را همیشه و هر ساله به شادی برگزار کرده‌ایم. سنت جشن گرفتن آغاز زمستان، به ایران باستان بازمی‌گردد. تاآنجاکه می‌دانیم، ایرانیان فرارسیدن انقلاب زمستانی را با نام «آذرچشن» به سرور می‌گذرانده‌اند. بنا بر آنچه ابوریحان بیرونی در «آثارالباقیه» نوشته است، «آذرچشن» جشن آتش افروزی در خانه‌های مردم به مناسبت فرارسیدن زمستان بوده است. علاوه بر روایت بیرونی، روایت‌های بسیار دیگری نیز هست که مردم ایران، نخستین روز از زمستان، طی مراسمی آتش‌های بزرگ در خانه‌های خود می‌افروخته‌اند. این مراسم همراه با برگزاری آیین ستایش خداوند و شکرگزاری از نعمات سرشار و بی‌پایان او بوده است. پیش از آن، البته شبی فرخنده و شاد را دور هم می‌گذرانده‌اند. آن‌ها بر این باور بودند که افروختن آتش، سرما و خشکی زمستان را که باعث خسارت به کشاورزی و تنگی معیشت سال بعد است، دور می‌کند. اصل این مراسم شادمانه، در روزگار ما به نام «شب یلدا» یا «شب چله» شناخته می‌شود.

تاریخ چه می‌گوید؟

برخی پژوهشگران، یلدا را به مفهوم «زایش خورشید» و «ایزد مهر» (میتre یا میترا) درنظر می‌گیرند، دلیل آن‌ها هم رواج «مهرپرستی» و آیین آن در قلمرو روم باستان اعلام می‌شود و می‌گویند به همین دلیل است که بابائونل کلاه و لباسی شبیه موبدان دارد و همچنین از درخت سرو و ستاره‌ای در آیین جشن کریسمس استفاده می‌شود که نمادی از مهری‌ها به حساب می‌آید. در مقابل، بعضی پژوهشگران تصور می‌کنند که سنت دیرپا و کاملاً ایرانی شب چله، اصالتاً رومی است! اگرچه برای این دو دلیل متقنی وجود ندارد و نمی‌شود به درستی تشخیص داد که کدام یک از دیگری وام گرفته شده است. اما می‌توان با قطعیت بیشتری درباره اتصال میلاد مسیح^[۲] به این جشن‌ها صحبت کرد.

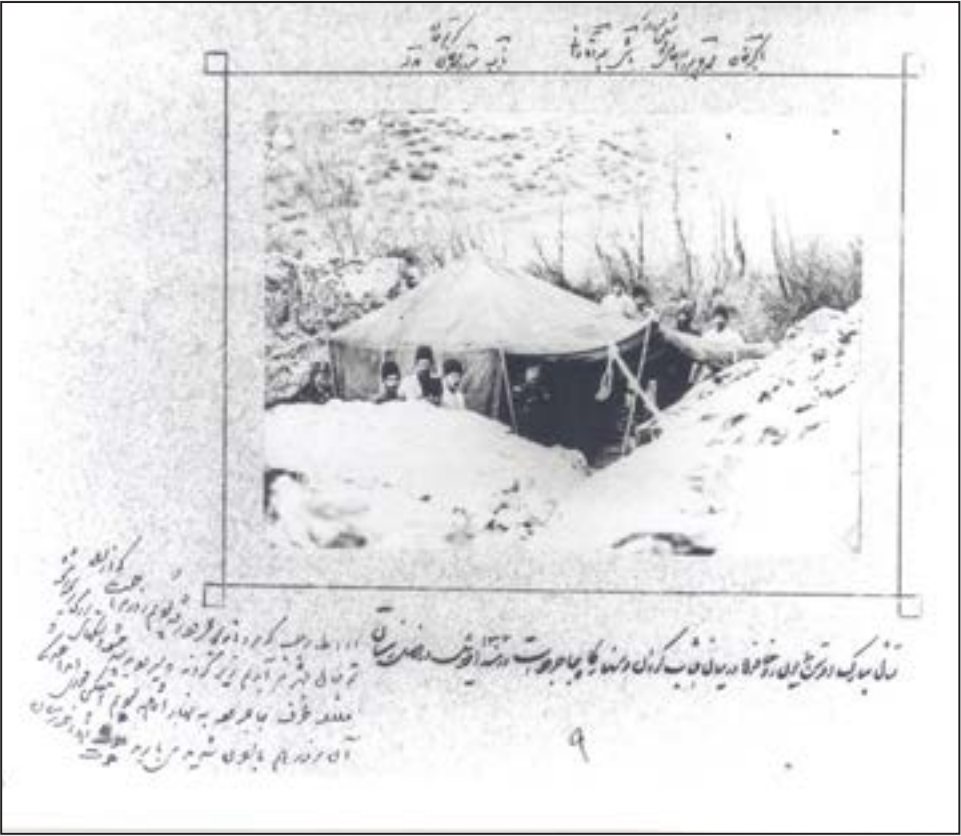
در انجیل‌های عهد جدید متی و لوقا به تاریخ یا زمانی از سال برای تولد عیسی^[۳] اشاره نشده است. نخستین بار سال ۲۴ میلادی هیپولیتوس (۲۳۵–۱۷۰ پس از میلاد)، متکلم برجسته کلیسای کاتولیک دررم، با استناد به تقویم تاریخ تولد عیسی^[۴] را ۲۵ دسامبر ذکر می‌کند. در این دوره امارومیان این روز را به عنوان روز خدای خورشید شکست ناپذیر یا Sol Invictus روز

نقش برجسته‌ای در سول از لوگدونوم رومی در قرن دوم تا سوم پس از میلاد. لوگدونوم، همین شهر لیون فرانسه امروز است.

ما شب چله داریم

در خراسان، واژه یلدا هرگز به کار برده نشده و در تمام ادوار تاریخی تا آنجا که اسناد مکتوب موجود است، چله‌نشینی به کار برده شده است. واژه «چله» به معنای چهل روز مانده به جشن سده، شب سیاه و سرد است. چهل روز از زمستان که آغاز آن، برابر است با اول جدی و هفتم دی ماه جلالی و بیست و دوم دسامبر فرنگی و پایانش برابر است با شانزدهم بهمن ماه جلالی و سی‌ام ژانویه فرنگی که به آن چله بزرگ زمستان می‌گویند. در ایران مرکزی، اما چله بزرگ زمستان از آغاز زمستان که برابر است با آغاز دی ماه شروع می‌شود و مدت آن چهل روز است و چله کوچک زمستان از شب دهم تا پایان بهمن ماه که مدت آن بیست روز است، داشته‌اند.

«ناهار افتادن» قبله عالم در گردش مجردی



جشن می‌گرفته‌اند. او با استناد به تقویمی که سوسیگنس، اخترشناس یونانی، به این روز می‌رسد که در سال ۴۶ پیش از میلاد بر اساس گاه‌شماری شمسی مصری‌ها تدوین کرده است.

این تقویم تا سال ۲۲۵میلادی نیز برپاست تا کنفرانس جهانی مسیحیت که به دستور امپراتور کنستانتین در نزدیک قسطنطنیه شکل می‌گیرد. در این کنفرانس مطرح می‌شود که تقویم موجود، چهار روز تأخیر دارد و به همین دلیل، آن را تغییر می‌دهند و بیست و یکم مارس، اول بهار نامیده می‌شود. بر همین اساس ابتدای زمستان نیز از ۲۵ دسامبر به ۲۱ دسامبر تبدیل می‌شود اما چون سنت‌های قدیمی و باورهای مردم شکل‌گرفته، نمی‌توانند تغییری در تاریخ کریسمس ایجاد کنند. حتی این احتمال وجود دارد که ترجیح می‌دادند این تغییر را هم ایجاد نکنند تا بدین شکل بتوانند ارتباط کریسمس با جشن قدیمی را که از دید آنان برای بت پرستان بود، قطع کنند. علی‌رغم این تغییر حکومتی، مردم همچنان ۲۱دسامبر یا همان روز اول انقلاب زمستانی را روز میلاد مسیح^[۵] می‌دانند.کمااینکه به مرور نام شب چله ایرانیان نیز به شب یلدا تغییر می‌یابد.

تاریخ می‌گوید اولین جشن کریسمس سال ۳۶۶ میلادی برپاشده است. در یکی از متون دوران ساسانیان (از سال ۲۲۴ میلادی تا ۶۵۱ میلادی) عبارت «یلدا د مشیحا» وجود دارد که به معنای یلدای مسیح یا همان میلاد حضرت مسیح^[۶] است. علاوه بر این در کتاب آثارالباقیه ابوریحان بیرونی نیز زادروز مسیح^[۷]، میلاد اکبر نامیده شده و آمده‌است که ایرانیان این روز را به اسم یلدا یاس می‌داشته‌اند. **Sol Invictus** خدای خورشید که به مسیحیت کمک کرد تا امپراتوری روم را فتح کند.

میوه در شب یلدا، خاصیتی مخصوص به خود دارد و اگر کسی در این شب، میوه‌ای را بخورد، تا شب یلدای بعد، خاصیت و تأثیر آن میوه در وجود وی باقی خواهد ماند. اینکه چطور خاصیت میوه تا سال بعد دوام می‌آورد و از بدن بیرون نمی‌رود، البته از اسرار است و پرداختن به آن، جز منغص کردن عیش شب چله، فایده و اثری ندارد. بر همین اساس اهالی مشهد به عنوان بخشی از جامعه فرهنگی ایران، معتقد بوده‌اند که هندوانه باعث از بین رفتن «گرمیّت مغز» و «سوزندگی جگر» می‌شود و به قول معروف، با کاهش دمای بدن، عطش را کم می‌کند.

دکتر شکورزاده بلوری در همین زمینه می‌نویسد، [مشهدی‌ها معتقدند که اگر شخصی هندوانه بخورد و] روده او کرم داشته باشد، کرم روده‌اش دفع می‌شود، بنا به همین ملاحظات و تصورات، می‌گویند در شب چله باید هندوانه خورد و پوست آن را به پشت‌بام همسایه انداخت تا اگر او استطاعت خریدن هندوانه را نداشته باشد، پوست هندوانه را بتراشد و بخورد و از خواص آن بهره‌مند شود و او نیز به توبه خود، پوست تراشیده را روی بام همسایه بیندازد... همین‌طور تا بام هفتم... تا اینکه هفت همسایه از آن پوست استفاده کنند.»

از دیگر آداب و رسوم قدیمی و غذایی مشهدی‌ها در شب چله، خوردن هویج، گلابی، انار، و اگر دردسترس بود، چند دانه زیتون است. با خوردن این اقلام، طبق باور مشهدی‌های قدیم، تا سال بعد از گردش عقرب در امان خواهند بود، به‌ویژه خوردن هویج ایرانی یا همان «زردک» مشهور، اهمیت خاصی دارد.

مرضیه ترابی| ناصرالدین‌شاه علاقه فوق‌العاده‌ای به عکاسی و ثبت خاطرات داشت. شاید هیچ‌کدام از رجال دوران وی و حتی ادوار بعدی، مانند او در تنظیم خاطرات و ثبت وقایع دچار وسواس نبوده‌اند. ناصرالدین‌شاه «روزنامه خاطرات» می‌نوشت و در آن، با سبکی که از برخی جهات مخصوص به خودش بود، به ثبت وقایع می‌پرداخت. با نگاهی به متن این گزارش‌ها و نیز یادداشت‌های متعدد و متنوعی که شاه قاجار در حاشیه عکس‌های یادگاری‌اش نوشته است، می‌توان تا حدود زیادی به ادبیات رایج در دربار ناصری پی برد. اصطلاح «ناهار افتادیم» که امروزه عموماً در میان تهرانی‌ها رواج دارد، یکی از اصطلاحات مورد استفاده ناصرالدین‌شاه بود که دفعات زیاد در روزنامه خاطرات و حاشیه‌نویسی عکس‌های وی، دیده می‌شود. اینکه آیا او واضع این اصطلاح است یا خبر، خیلی معلوم نیست. احتمالاً ناصرالدین‌شاه هم این اصطلاح را از دیگران فرا گرفته باشد. بعد‌ها اصطلاح «ناهار افتادیم» بیشتر در معنای نوعی مهمان شدن اجباری و برخلاف خواست میزبان معنا شد که شاید در دردسرهای فوق‌العاده مأموران تشریفات دربار در تهیه سurosات ناهار شاه قاجار ریشه داشت. در آلبوم۱۴۸ از مجموعه آلبوم‌های کاخ موزه گلستان، تصویری خاص و منحصر به‌فرد وجود دارد که در آن، چهره ناصرالدین‌شاه چندان معلوم نیست. می‌دانیم که او در تنظیم قاب دوربین و انتخاب فضا و تنظیم نور، مهارت خوبی داشت، اما در این تصویر، رد و نشانی از سلیقه‌های ناصری به چشم نمی‌خورد. شاید خود او این مسئله را درک کرده و خواسته است که بینندگان ادوار بعدی از چرایی این مسئله با خبر شوند. ناصرالدین‌شاه در یادداشتی نسبتاً طولانی – که شاید در میان حاشیه‌نویسی وی بر عکس‌ها منحصر به‌فرد باشد – درباره این اشکال چنین توضیح می‌دهد: «اواسط رجب که مردانه به جاجرود رفته بودیم، روز مرا جعت که از راه توچال به شهر می‌آمدیم، زیر گردنه[ی] که می‌رود بید چشمه و سنگ‌های بزرگ ریخته‌شده، خلاف طرف جاجرود به نهار افتاده بودیم، این عکس فوری انداخته شد. آن روز هم باران شدید می‌بارید حوت [(اسفند)] اواخر زمستان». درواقع عکسی که امروز در قاب «کشف تاریخ» می‌بینید، گردش مردانه یا به اصطلاح امروز «مجردی» بوده است که در آن شاه قاجار در جایی نه چندان متداول و متعارف، «ناهار افتاده بود». عکس، مربوط به میانه رجب سال ۱۳۰۷قمری، برابر با اواسط اسفندماه سال ۱۲۶۸خورشیدی است.

مشهد قدیم

نهرنادری، چنارها و مشهد قدیم

گروه تاریخ وهویت |بهره (بارو)، خیابان، ردیف درختان، جوب، بست و... مجموعه‌ای از عناصر بالاخیابان و پایین خیابان که پیش از این در دو نوشتار درباره‌شان نوشتیم؛ از آن‌ها و درباره حضورشان در خاطرات جمعی و آنچه مشهدی‌های قدیم در حافظه‌شان سپرده‌اند. این عناصر پس از آن، به کنایه‌ها هم راه پیدا کرده‌اند، به مثل‌ها و در آخرین روایت، اما این نوشتار را به مقصد و مقصودی ختم می‌کنیم که «جوب» یا همان نهر خیابان باید به آن برسد.

● جویی ازلی و ابدی



به شهادت خاطرات قدیمی‌های مشهد، جوب آب خیابان انگار یک نشانه بی‌ابتدا و انتهاست، آبی که معلوم نیست از کجا آغاز می‌شود یا اگر معلوم است، متصل به یک منبع تمام نشدنی فرض می‌شود. در انتها هم معلوم نیست تا کجا ادامه دارد. شاید نشانه‌ای از برکت باشد، همچنان که در سرچشمه آن، باور اتصال به دریایی ناپیدا بیان می‌شود. محمود ناظران پور در خاطراتش می‌گوید: «این آب از چشمه‌گیلاس تا سلطان مشرق جاری بود. در همه مسیر خیابان هم تمام آب انبارها و منبع‌های حمام‌ها را سیراب می‌کرد. هر که هر آبی احتیاج داشت، از آن برمی‌داشت. هر که می‌خواست در آن آب تنی می‌کرد. هر زباله‌ای در آن ریخته می‌شد و غسل‌خانه مشهد به موجب آن دایر بود. دست‌آخرا اما بعد همه این گذر طولانی، در مزارع محمدآباد هنوز قدرت این را داشت که یک بیچه هفت هشت ساله را از زمین بکند و با خود ببرد. بعد تازه می‌رسید به قلعه خیابان، به محل مالکان اصلی‌اش. مادرم تعریف می‌کرد که آخر کار با این آب در دامنه سلطان مشرق برنج می‌کاشته‌اند.»

همچنان که محمود ناظران پور می‌گوید، جوب آب خیابان، وسیله رفع بسیاری از نیازهای مردمان شهر بود، از شست‌وشو و زباله ریختن تا آب تنی. غلامحسین بقیعی هم در بخشی از روایت‌هایش از مشهد به این آب که می‌رسد، می‌نویسد: «مردی دو بال قبابی پرپینه‌اش را به بر شال کمرش فرو برده، پاچه تنبان کرباسی‌اش را ورمالیده و درون نهر ایستاده بود. با سید، برگ‌های سطح آب را می‌گرفت و در کنار نهر روی هم می‌انباشت. به محض اینکه از دور پوست خربزه یا هندوانه‌ای نمایان می‌گشت، چشمش را به آن می‌دوخت و قبل از اینکه به سرعت از پهلوش بگذرد، از آب می‌قایید و پیش پسرش که پای چنار می‌لوید، می‌انداخت و... قدری پایین‌تر زن جوان وگشاده‌رویی روی قلوه سنگی نشسته بود و چادر نمازش را به کمرش گره زده بود و زنجیر گردن گوسفند قربنهی را که بع‌بع‌کنان در آب دست وپا می‌زد، گرفته بود و با لیخند به شاگرد کله‌بزی که رویه‌رویش ظرف می‌شست، گفت: تو رو خدا برو توی جوب زیر دمه‌ش رو دس بکش. حیوون خیلی در عذابه. خدا عمرت بده، ثواب داره.»

● خیابان، چنارها و اشجار قوی دارد



به غیر این اما، انگار این جوب و خیابان دو طرف آن، پای ثابت همه روایت‌ها و سفرنامه‌هایی است که درباره مشهد قدیم نوشته شده‌اند. از حاکمان و خوانین و سفرنامه‌نویسان تا همه مسافرانی که به بهانه‌ای شرحی از این دیار نگاشته‌اند. نمونه اینکه میرزا قهرمان، امین لشکر در بخشی از روایت سفر ناصرالدین شاه به مشهد در سال ۱۳۰۰قمری این طور شرح می‌دهد: «رسیدیم به دروازه بالاخیابان، دیوار قلعه، نو، محکم و خوب است. دم دروازه بر سر نهر چشمه‌گیلاس که از این دروازه داخل شهر می‌شود، جهانسوز میرزای سپردار، پیاده ایستاده بود. خیابان چنارها و اشجار قوی دارد. آب چشمه‌گیلاس و... از همین بالاخیابان می‌رود و از صحن مطهر می‌گذرد و به پایین خیابان جاری و از شهر خارج می‌شود». شیندلر، سیاح اروپایی، هم که در اواسط دوره قاجار به مشهد آمده بود، اشاره می‌کند: «آب مشهد از چشمه‌گیلاس می‌آید. در این رودخانه ماهی‌های قزل‌آلای خوبی پیدا می‌شود.» در این میان البته شاید کمتر کسی یافت شود که از این خیابان در بستر تاریخ گفته باشد و یادی کرده باشد از کثیفی خیابان و جوی میانه‌اش. یکی از این معدود آدم‌ها سوزوکی شین جور، راهب ژاپنی، است که در سفرنامه‌اش که نتیجه سفر او به فلات ایران در میانه دهه۱۲۸۰ است، می‌نویسد: «میان خیابانی که به صحن مرقد امام هشتم^[۱] می‌رسید، جویبار پاکیزه‌ای روان بود و در دو سوی آن ردیف درختان توت و بید بلند و کوتاه کاشته بودند. میوه‌هایی مانند سیب، انگور و گلابی محصول ماه‌های گذشته و نیز لوازم زندگی ساخت روسیه فراوان چیده و برای فروش گذاشته شده بود. در این خیابان مردمی از اقوام و ملل گوناگون مانند عرب، افغان، هندو، ترک، مغول، تاتار، قفقازی، یهودی و ارمنی درآمده‌شد بودند و همه‌مه و صدای حرف زدن آن‌ها آزارنده بود.»



کشف تاریخ